خاطره‌ای از شهید مجید رمضان در گفت‌وگو با همرزم شهید

بعد از شهادت هم کار همرزمش را راه انداخت!

■ علیرضا محمدی

شهید حاج مجید رمضان از شهدای به نام و شناخته شده لشکر ۲۷ محمد رسول الله(ص) است. این شهید بزرگوار پیش از شهادت به عنوان رئیس ستاد لشکر ۲۷ خدمت می‌کرد و از او و حسن خلقی که داشت، روایت‌های زیادی شده است. در گفت‌وگو با سردار حاج رضا صادقی از همرزمان این شهید بزرگوار، خاطره‌ای جالب از او را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

شهید مجید رمضان روی تخت بیمارستان

■ **موضع حاج بابا**

محرم سال ۱۳۶۱ در منطقه خیرناصرخوان یک موضع آتشبار داشتیم به نام موضع شهید حاج بابا. دو قبضه توپ ۱۰۵ از ارتش به صورت رابطه‌ای گرفته بودیم و بخشی از آتش پشتیبانی منطقه را تأمین می‌کردیم. شب عاشورا برادر مجید رمضان که مسئول ستاد لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) بود آمد با هم برویم موضع حاج بابا. من و حاج مجید از بچگی با هم رفیق بودیم. در دبیرستان باهم رشته راه و ساختمان می‌خواندیم. با هم می‌رفتیم شهر ری کارگری می‌کردیم و خلاصه از سال‌ها رفاقت و همراهی، کلی خاطره با هم داشتیم.

■ **اروند قصرشیرین**

برای رفتن به آتشبار نمی‌توانستیم از جاده اصلی تردد کنیم. لذا باید از رودخانه‌ای به نام اروند که در منطقه قصرشیرین بود عبور می‌کردیم. این رود اروند که من می‌گویم در قصرشیرین است. صرفاً تشابه اسمی با همان رودخانه معروف اروند دارد که عملیات والفجر ۸ با عبور رزمندگان از روی آن صورت گرفت. شاید خیلی‌ها ندانند که در قصرشیرین هم یک رودخانه اروند داریم و با شنیدن نامش به اشتباه بیفتند.

به هرحال هوا تاریک شده بود که به رودخانه اروند رسیدیم. به خاطر بارندگی‌های چند روز قبل، سطح آب رودخانه بالا آمده بود. احتمال داشت در عبور از رودخانه مشکلاتی پیش بیاید. اما چاره دیگری نداشتیم و از مسیری که همیشه تردد می‌کردیم وارد اروند شدیم. وسط رودخانه که رسیدیم ماشین خاموش شد. فشار و جریان آب لحظه به لحظه بیشتر می‌شد، تا جایی که آب وارد اتاق تویوتاوانت ما شد. با آقامجید شیشه در ماشین را دادیم پایین و رفتیم روی سقف اتاق وانت نشستیم و با برادر علی نورمحمدی که مسئول لجستیک ما بود تماس گرفتیم بیاید ما را بکسل کند و از رودخانه بیرون بکشد.

■ **تویوتا مدل f۲**

برادر علی نورمحمدی یک تویوتا وانت مدل F۲ قدیمی داشت که خیلی قوی بود. می‌توانست هر ماشینی را بکسل کند. حتی چند بار هم کامیون‌های زیل ارتش را که در رودخانه گیر کرده بودند با تویوتای خودش بکسل کرده و بیرون کشیده بود. وقتی با علی آقا تماس گرفتیم، نیم ساعت بعد خودش را با تویوتای قدرتمندش رساند. آمد و با کمی تقلا، ماشین ما را بکسل کرد و از رودخانه کشید بیرون. به خشکی که رسیدیم، مشکل روشن نشدن ماشین به قوت خودش باقی بود. شمع وایر و دلکو ماشین کاملاً خیس شده بود و هرکاری کردیم روشن نشد. برادر نورمحمدی ما را تا موضع شهید حاج بابا بکسل کرد و برد.

■ **خاطره ناگفته**

آن شب وقتی به موضع حاج بابا رسیدیم، دیدیم بچه‌های آتشبار آتشی روشن کرده‌اند. ما کنار آتش خودمان را گرم و لباس‌های‌مان را خشک کردیم. این قضیه گذشت و فقط من و شهیدمجید رمضان و برادر علی نورمحمدی از این واقعه خبر داشتیم. حاج مجید که در دفاع مقدس به شهادت رسید و حاج علی نورمحمدی هم که بعد از جنگ برگشت اصفهان. به نوعی خاطره آن شب و گیرکردن ما در وسط رودخانه و بکسل شدن‌مان توسط برادر نورمحمدی یک خاطره ناگفته باقی‌ماند. گذشت و جنگ به اتمام رسید.

■ **رؤیای صادقه**

بعد از اتمام دفاع مقدس در دفتر مرحوم آیت‌الله غیوری در صفائیه شهر ری بودم. ایشان از علمای خیری بودند که شب‌ها بعد از نماز می‌نشستند و درخواست‌ها و مشکلات مردم را رفع و رجوع می‌کردند. من هم در خدمت حاج آقا بودم. نامه‌های مردم را می‌گرفتم، مشکلات‌شان را می‌شنیدم و به حاج آقا انتقال می‌دادم. یک روز آقایی آمد و گفت: برای پول پیش منزل مشکل دارم. حاج مجید گفت بیایم پیش شما بگویم: «به فلانی بگو حاج‌مجید گفت مشکل من را حل کنید.»

پرسیدم کدام حاج مجید؟ گفت: شهیدحاج مجید رمضان. گفتم خودت می‌گویی شهیدحاج مجید! شهید چطور گفت بیایی پیش من؟

آن برادر حرف عجیبی زد. گفت: من خودم از بچه‌های لشکر ۲۷ هستم. چند روز پیش رفتم قطعه ۲۶ بهشت‌زهرا(س) سر مزار حاج مجید. دلم بدجوری گرفته بود. صاحب خانه پول پیش بیشتری می‌خواست و من هم دستم بسته بود. شرمنده زن و بچه شده بودم. گفتم حاجی مشکل دارم، کمکم کن. همان شب حاجی آمد به خوابم، آدرس اینجا را داد و گفت برو پیش حاج صادقی و بگو حاج مجید گفته مشکل من را حل کن. نشان به آن نشان که شب عاشورا وسط رودخانه اروند ماشین گیر کرد و...

> سطح آب رودخانه بالا آمده بود. احتمال داشت در عبور از رودخانه مشکلاتی پیش بیاید. اما چاره دیگری نداشتیم و از مسیری که همیشه تردد می‌کردیم وارد اروند شدیم. وسط رودخانه که رسیدیم ماشین خاموش شد. فشار و جریان آب لحظه به لحظه بیشتر می‌شد، تا جایی که آب وارد اتاق تویوتاوانت ما شد. با آقامجید شیشه در ماشین را دادیم پایین و رفتیم روی سقف اتاق وانت نشستیم

نگاهی گذرا به زندگی جهادی سردار شهید حاج‌مجید رمضان

معلمی که فرمانده جنگ شد

حاج‌مجید رمضان در سال ۱۳۳۵ در خانواده‌ای متوسط و مذهبی در شهر ری زاده شد. دوران دبستان را در مدرسه کوروش با کسب معدل عالی پشت‌سر گذاشت و پس از گذراندن مرحله سیکل در دبیرستان ابن‌سینا به هنرستان صنعتی خزانه رفت و در رشته راه و ساختمان، دیپلم گرفت. سپس همراه برادر دوقلویش، محمد، عازم خدمت سربازی شد. گذری به زندگی جهادی او را در پیش دارید.

■ **فعالیت‌های انقلابی**

شهید رمضان به دلیل مطالعات فراوانش، از سطح اطلاعات دینی و اجتماعی خوبی برخوردار بود. به همین دلیل به سرعت فرد هدفمندی شد و پس از دریافت دیپلم در سال ۱۳۶۵، با برخی از همراهانش، مبارزه علیه رژیم ستم‌شاهی را آغاز کرد. آگاهی به مسائل سیاسی و اجتماعی نیز از او چهره‌ای مبارز، حق‌طلب و ممتاز در میان همسالانش ساخته بود.

او در دوران سربازی هم از فعالیت‌های سیاسی دست برنداشت و در روشنگری سربازان در پادگان نقش بسزایی ایفا کرد. برای نمونه همراه برادرش کتاب‌های سیاسی را با سختی وارد پادگان می‌کرد و در اختیار افراد می‌گذاشت. البته بارها تحت تعقیب ساواک قرار گرفت ولی هر بار از دست آنان می‌گریخت.

به دنبال فرمان حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر فرار سربازان از پادگان‌ها، او و برادرش از پادگان فرار کردند. مجید رمضان قصد داشت هنگام فرار تعدادی اسلحه با خود خارج کند ولی موفق نشد. وی خود را وقف انقلاب کرده بود و در همه راهپیمایی‌ها و تظاهرات حضوری فعال داشت.

■ **آموزگار نسل انقلابی**

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مجید رمضان سنگر تعلیم را برگزید و در منطقه مستضعف‌نشین اسلام‌شهر به آموزش نسل انقلابی پرداخت. از آنجا که او در زمینه مکتب مارکسیسم اطلاعات خوبی داشت، با عوامل این گروهک منحرف به مباحثه و مجادله نیز بر می‌خواست.

> شغل معلمی، با همه جاذبه‌هایش روح کنجکاو و تشنه او را راضی نمی‌کرد. از این‌رو در سال ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و سنگر مبارزه مسلحانه علیه نیروهای ضد انقلاب و حفظ دستاوردهای انقلاب را برگزید

■ **ورود به سپاه و عرصه دفاع مقدس**

شغل معلمی، با همه جاذبه‌هایش روح کنجکاو و تشنه او را راضی نمی‌کرد. از این‌رو در سال ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و سنگر مبارزه مسلحانه علیه نیروهای ضد انقلاب و حفظ دستاوردهای انقلاب را برگزید.

مجید رمضان پس از ورود به سپاه، مربی آموزش نظامی بسیج شد. مدتی هم در واحد بسیج منطقه ۱۰، معاون مسئول آموزش بسیج بود. او در زمینه مقابله با اقدامات مسلحانه منافقین در تهران نیز فعالیت می‌کرد، طوری که چندین بار به ترور تهدید شد و یک‌بار با درایت و تیزهوشی از آن نجات یافت.

او در اولین اعزامش به جبهه‌های آبادان رفت و یک ماه در سنگرهای ایستگاه ۷ و فیاضیه آبادان به مقابله با دشمن پرداخت.

در عملیات فتح‌المبین نیز فرمانده یکی از گروهان‌های گردان حبیب بن مظاهر بود. در عملیات زین‌العابدین(ع) هم به عنوان یک نیروی آزاد شرکت کرد. پس از عملیات او، عباس ورامینی و حاج همت در پادگان الله‌اکبر، سپاه ۱۱ قدر را تشکیل دادند. سپس به دهلران رفتند و قرارگاه ۱۱ قدر را در چنانه برپا کردند.

پس از برپایی قرارگاه، همت به‌عنوان فرمانده، ورامینی به‌عنوان مسئول ستاد و مجید رمضان به عنوان جانشین ستاد سپاه ۱۱ قدر، مشغول فعالیت شدند. وی در عملیات والفجر ۱ هم به‌عنوان معاون گردان انصارالرسول(ص) لشکر ۲۷ وارد عمل شد که در آن عملیات از ناحیه کتف و پا مجروح و مدت دوماه و نیم بستری شد.

همچنین پس از شهادت عباس ورامینی در عملیات والفجر ۴، مسئولیت ستاد لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) را بر عهده گرفت.

■ **شهادت**

مجید رمضان در مدت سه سال زندگی مشترک با همسرش، تنها پنج ماه، آنهم به‌طور پراکنده با او زندگی کرد. وی در این سال‌ها چندین بار زخمی شد، اما هر بار قبل از بهبودی کامل به جبهه بازمی‌گشت. سرانجام مجید رمضان پس از پنج سال حضور در جبهه و عرصه جهاد، در ۲۵دی‌ماه ۱۳۶۵، در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید و با روحی شاد و قلبی مطمئن به سوی خدا پرواز کرد.

خاطره

والدین شهید صفرعلی سیفی بر مزار فرزند

روایت‌هایی از برادران شهید صفرعلی و محمدرضا سیفی از شهدای لشکر فاطمیون در گفت‌وگو با خواهر شهیدان

برادرانم از پی هم رفتند تا اسارت اهل بیت تکرار نشود

■ فاطمه احمدی

باور آدم‌ها ملیت نمی‌شناسد. فرقی نمی‌کند اهل کجایی، حرف اعتقادت که باشد، راه قلبت را می‌گیری و پیش می‌روی، جانت را هم اگر دادی، آنقدر خدا در روح و قلبت نفوذ کرده که ارجعی الی ربک می‌شوی... برادران شهید «صفرعلی و محمدرضا سیفی» از شهدای لشکر فاطمیون هستند که هر کدام سابقه مدت‌ها حضور در این جبهه را داشتند. صفرعلی از سن ۱۹سالگی به جبهه مقاومت رفت و تا سال ۱۳۹۶که به شهادت رسید، قریب پنج سال در این جبهه حضور داشت. او یکی از پیشکسوتان لشکر فاطمیون بود. اوایل دهه ۹۰ در زمانی به سوریه رفت که هنوز بحث مدافعان حرم آنطور که باید در جامعه ایران مطرح نبود. برادرش محمدرضا هم پس از او راهی سوریه شد و بعد از شهادتش، پیکرش هرگز به خانه بازنگشت. روایت‌های زکیه سیفی، خواهر شهیدان را پیش‌رو دارید.

■ **حضوری به قدمت ۴۰ سال**

مادر و پدرمان ۴۰ سال پیش از افغانستان به ایران آمدند و در اصفهان ساکن شدند. هفت فرزند هستیم. دو دختر و پنج پسر که بچه‌ها به جز دو پسر بزرگتر، در ایران متولد شده‌اند. ما یک خانواده مذهبی داریم و بچه‌ها در چنین محیطی پرورش پیدا کردند. پدرمان آدم زحمت‌کشی است که رزق حلال سرسفره خانواده آورد و مادرمان هم ما را با مبانی دینی و مذهبی تربیت کرد.

■ **شهید مفقودالاثر**

محمدرضا برادر بزرگترمان متولد دهه ۶۰ بود. او در حالی در سوریه به شهادت رسید که پیکرش هیچگاه به خانه بازنگشت. محمدرضا بعد از صفرعلی به جبهه مقاومت اسلامی رفت، اما پس از او به شهادت رسید. برادرانم از پی هم رفتند تا اسارت اهل‌بیت تکرار نشود. صفرعلی یکی از پیشکسوتان لشکر فاطمیون بود. متولد سال ۷۲ بود و از سن ۱۹ سالگی به سوریه رفت. برادرم سال ۹۱ یا ۹۲ زمانی که هنوز جنگ در سوریه شدت نگرفته بود، عازم دفاع از حرم شد. او جزو اولین نفراتی است که با لشکر فاطمیون به سوریه اعزام شد.

■ **فرمانده محور المیادین**

صفرعلی به دلیل اینکه پیشکسوت جبهه مقاومت بود، بعدها سمت‌هایی در لشکر فاطمیون برعهده گرفت. زمان شهادتش فقط ۲۴ سال داشت، قبل از شهادت با همان سن کمی که داشت، فرمانده عملیاتی محورالمیادین بود. صفرعلی عضو تیم عملیاتی تیپ امام‌رضا(ع) از لشکر فاطمیون بود. خیلی به راه و مسیرش در دفاع از حرم افتخار می‌کرد. می‌گفت باید برای دفاع از حرم برویم و ماندن جایز نیست.

■ **کربلا قبل از سوریه**

نکته‌ای را در خصوص صفرعلی بگویم که وقتی قصد سوریه کرد، ابتدا به کربلا مشرف شد. بعد که به خانه برگشت، برای اعزامش به سوریه مصمم‌تر شده بود. می‌گفت ما باید برای دفاع از حرم حضرت زینب(س) برویم و این وظیفه ماست. اهل نماز بود و تصویر پررنگی که از او به یاد دارم، مربوط به نماز و هیئت می‌شود. توجه و اتکایش به نماز آنقدر در زندگی او پررنگ بود که هر کسی صفرعلی را می‌شناخت، او را با نمازهایش به یاد می‌آورد. هم خودش اهل نماز بود و هم سفارش و توصیه مؤکد و همیشگی‌اش به ما هم همین بود که هرگز نماز را ترک نکنیم. حضور و توجه به هیئت نکته دیگری در زندگی برادرم صفر علی است. میان‌دار دسته و هیئت بود. محرم‌ها مخلصانه تمام وجودش را برای امام حسین(ع) خرج می‌کرد. سنش کم بود، اما واقعاً برای من الگو بود.

■ **پاییز و پرکشیدن**

صفرعلی آبان ماه ۱۳۹۶ در سوریه به شهادت رسید. فصل پاییز بود که به گمشده‌اش رسید. محمدرضا برادر دیگر ما هم که چند سالی از صفرعلی بزرگتر بود، همچنان راه او را با حضور در دفاع از حرم ادامه داد و نهایتاً او نیز یک‌سال بعد از شهادت صفرعلی، در جبهه سوریه مفقود شد. و هنوز هم پدر و مادرم منتظر بازگشت او هستند. می‌دانیم که به شهادت رسیده است، اما همگی منتظریم حداقل خبری از او به دست‌مان برسد و پدر و مادرمان از چشم انتظاری بیرون بیایند.

> نکته‌ای را در خصوص صفرعلی بگویم که وقتی قصد سوریه کرد، ابتدا به کربلا مشرف شد. بعد که به خانه برگشت، برای اعزامش به سوریه مصمم‌تر شده بود. می‌گفت ما باید برای دفاع از حرم حضرت زینب(س) برویم و این وظیفه ماست. اهل نماز بود و تصویر پررنگی که از او به یاد دارم، مربوط به نماز و هیئت می‌شود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۱۳

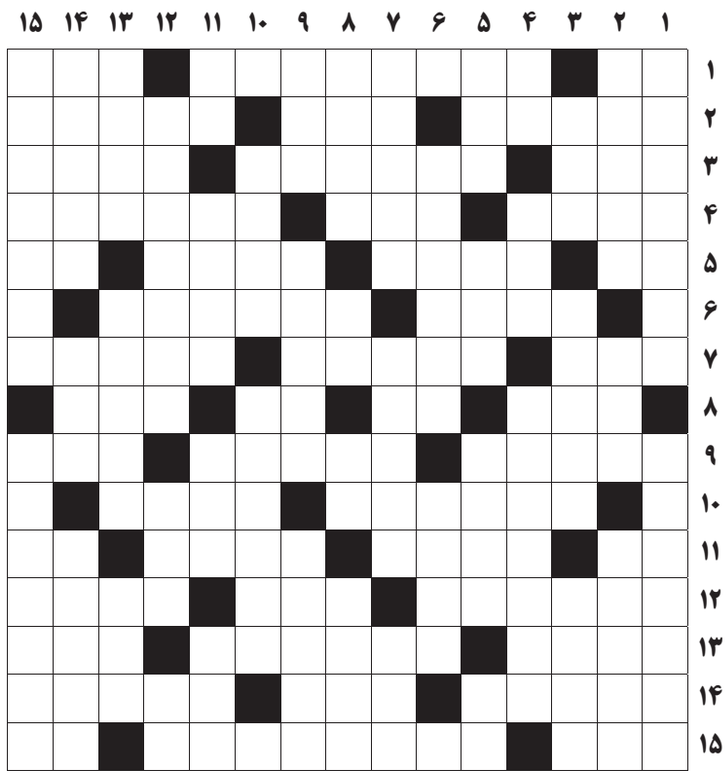

از راست به چپ

■۱- ورزشی مفید و کم هزینه- از جاذبه‌های گردشگری حومی اراک- قطعی ■۲- تخته ضخیم- میدانی در تهران- توده ابر مانند ■۳- مسیر- حائل در مقابل خطر- خواب خوش ■۴- پارچه ابریشمی- هوش و حافظه- ماده مخدر موجود در چای ■۵- همراه آشغال- گل شهیدان- بخشنده- سقف دهان ■۶- همسایه الجزایر و ساحل عاج- معرف شیمیایی ■۷- سدی در تهران- برآمدگی گوشتی در غشای مخاطی معده یا روده بزرگ- پدر سمفونی ■۸- برنج شوشتر- از لوازم پیشرفت- از حروف انگلیسی- دفعه و مرتبه ■۹- زبان قراردادی- خفاش- کفش ■۱۰- شخصیت مضحکی است از دموکراسی ایالات متحده آمریکا- خاندان هند جگرخوار ■۱۱- سخن صریح- پایتخت کشور نائورو- میوه درخت سدر- کبر ناتمام ■۱۲- گیاه بدون دانه- مخزن سوخت- سوره سبحان ■۱۳- حصار و قلعه- کاشف اقیانوس آرام- سینمای فاجعه آفرین آبادان ■۱۴- شهری در گلستان- نهنگ آذری- از امور مهم قبل از تصمیم‌گیری ■۱۵- پایتخت هزار کیلویی- از رخدادهای بزرگ جهان در طول تاریخ بشر- آوای رزمی کار

از بالا به پایین

■۱- تنگه‌ای در ترکیه- شهری در قبرس ■۲- شهرستان- انعکاس صدا- پیری ■۳- از شهدای کربلا- جمع مرتع- شهری نزدیک کاشان ■۴- صفت عدد- به جز- پایانه ■۵- حیوان عسل‌دوست- رشته کوه اروپایی- رکنی در موسیقی ایرانی- وارونه طه ■۶- تن‌پوش زمستانی- شهر تشنه‌فریب ■۷- همسایه لبنان- شهری در گیلان- یک حرف و هزار عدد ■۸- از ابزار- خط کش مهندسی- صدایی در موسیقی- آشوب ■۹- ستون کشتی- دریچه اطمینان- مهر و صداق زن ■۱۰- کشاورز- دیکتاتور اسپانیا ■۱۱- تپانچه- مادر پیامبر اسلام- پرنده سعادت- رود جیحون ■۱۲- از قدیم گفته‌اند این یکی جواب ندارد- پشت سر- خسیس ■۱۳- کتاب رازی در طب- شب‌های عرب- درخت آزاده ■۱۴- شرح و بیان کردن- جایگاهی در جهنم- رجز خواندن ■۱۵- حدوسط- تیم فوتبالی در اسپانیا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۴	۸	۶		
	۸					۱		
	۳			۶				
	۱	۵			۴	۷	۳	
		۸					۶	
					۲		۴	
۶	۲		۱					۷
			۷					
۳							۵	۶

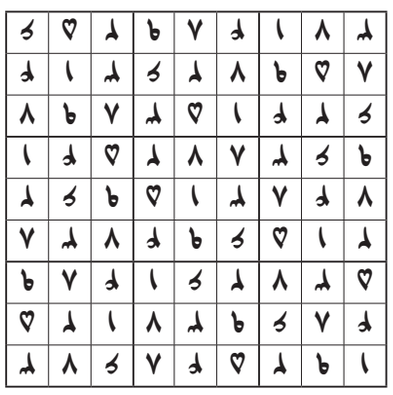

جدول کلمات متقاطع
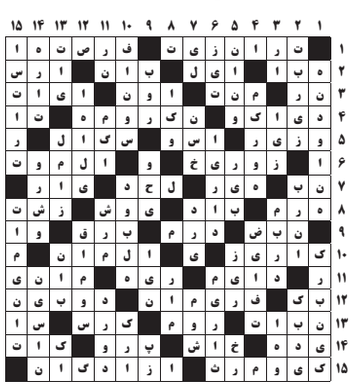
پاسخ جدول شماره ۷۰۱۲